



سَيِّدَةُ أُمَّةٍ «ع»



رئیس جمهور دانشمند و محبوب
حجة الاسلام والمسلمین خامنه‌ای

پژوهشی در زندگی امام سجاد (ع)

مطمئننا کاروان بر مسئولیت و خطیر اهل بیت به آنجایی که می‌خواستند نمی‌رسید. هنوز باغستان اهل بیت، که با باغبانی ماهرانه امام سجاد (ع) آبیاری و تربیت می‌شد، آن استحکام کافی را بدست نیاورده بود. نهال‌های نوری در این باغستان بودند که تاب تحمل طوفانهای سخت را نداشتند. همانطور که در اوائل این بحث اشاره کردم، در پیرامون امام سجاد (ع) عده بسیار کمی از علاقمندان و شیعیان و مؤمنان به اهل بیت بودند، و در آن دوران، ممکن نبود که این عده قلیل را - که مهمترین بار مسئولیت اداره تشکیلات تشیع را بر دوش داشتند - دم چک دشمن داد و اینها را به نابودی تهدید کرد.

اگر بخواهیم تشبیه کنیم، بایستی این دوران امام سجاد را تشبیه کنیم به دوران آغازین دعوت پیامبر (ص) در مکه، یعنی آن چند سال اول که حتی دعوت، علنی هم نبود. شاید بشود دوران امام باقر (ع) را به دوران دوم مکه - دوران علنی شدن دعوت - تشبیه

یکی از بخشهای زندگی امام سجاد (ع) این است که ما ببینیم آیا این بزرگوار برخورد تعرضاً میزبانه‌دستانه داشتند یا نه؟ در بحثهای گذشته به این موضوع اشاره مختصری کرده‌ام و حالا بکمفداری آن را بیشتر توضیح خواهم داد:

تاکتیک آغاز دوره سوم حرکت ائمه (ع)

تا آنجایی که من در زندگی امام سجاد نگاه کرده‌ام و یادم هست نشانی از یک تعرض صریح و قاطع از قبیل آنچه که در زندگی بعضی از ائمه دیگر، مثل امام صادق (ع) در دوران بنی امیه یا امام موسی بن جعفر (ع) هست، در زندگی امام سجاد (ع) مشاهده نمی‌کنیم. علتش هم آشکار است، زیرا اگر در آغاز حرکت ائمه در دوره سوم از دورانهای چهارگانه امامت، که از آغاز زندگی امام سجاد شروع می‌شود، دست به چنین حرکت تعرض آمیزی می‌زدند

کرد و دورانه‌های پس از آن را به دوران‌های بعدی دعوت از این رو
تعرض، صحیح انجام نمی‌گرفت.

مطمئناً اگر آن برخوردهای تنددی که ما در بعضی از کلمات امام
صادق و امام کاظم و امام هشتم (ع) ملاحظه می‌کنیم، از امام
سجاد (ع) سر می‌زد، عبدالملک مروان که در اوج قدرت خود بود
به آسانی می‌توانست بساط تعلیمات اهل بیت را برجیند و مجدداً
کار از سر شروع شود و این عمل عاقلانه و توأم با جزمی نبود. لکن
با این حال، در لابلای کلمات امام سجاد (ع) که احتمالاً مربوط
به اواخر زندگی و دوران طولانی امامت این بزرگوار هم می‌باشد،
اشاره‌ها یا جلوه‌هایی از تعرض با دستگاه خلافت مشاهده می‌شود (۱)

جلوه‌هایی از تعرض ائمه (ع)

این جلوه‌های تعرض آمیز در چند شکل بود. یک شکل از آنها
هتان بود که در نامه امام سجاد به محمد بن شهاب زهری ملاحظه
کردید، یک شکل در بیان موضع و پایگاه خلفای اموی است در پوشش
تعلیمات معمولی و عادی دینی. حدیثی است از امام صادق (ع)
که می‌فرماید: "ان بنی امیه اطلقوا للناس تعلیم الایمان ولم یطلقوا
تعلیم الشریک لکی اذا حملوهم علیه لم یعرفوه" - بنی امیه برای
مردم راه فراگرفتن ایمان را باز گذاشتند اما راه فراگرفتن شرک را
بستند، بدین خاطر که اگر مردم را به شرک گناهند، مردم شرک
را نشناسند. یعنی بنی امیه اجازه می‌دادند که علما و اهل دین -
و از جمله ائمه - علیهم السلام - راجع به نماز و حج و زکات و
روزه و عبادات و ... و همچنین راجع به توحید و نبوت، سخن
بگویند و احکام الهی را در این گونه موارد بیان کنند. ولی راه را
باز نمی‌گذاشتند که راجع به مفهوم شرک و مصادیق و جلوه‌های آن
در جامعه بحثی کنند و مردم را بیاموزند، زیرا اگر این معارف
مربوط به شرک را به مردم می‌آموختند، آنان فوراً می‌فهمیدند که
مشرکند، می‌فهمیدند آن چیزی که بنی امیه آنها را دارند به سوی
آن سوق می‌دهند شرک است، فوراً می‌شناختند که عبدالملک و دیگر
خلفای بنی امیه طواغیتی هستند که در برابر خدا قد علم کرده‌اند
و کسی که از آنها اطاعت کند، در حقیقت به شرک رو آورده است.

به این جهت بود که اجازه نمی‌دادند مردم معارف مربوط به شرک
را فرا گیرند.

ما در اسلام وقتی درباره توحید بحث می‌کنیم، بخش مهمی
مباحثمان مربوط به شناسایی شرک و مشرک است. بت چیست و
کسی بت پرست است؟

مرحوم علامه مجلسی (ره) در بحار الانوار، جلد ۴۸، صفحه ۹۷
بیان جالبی دارد. می‌فرماید: "ان آیات الشریک ظاهرها فی
الأصنام الظاهرة و باطنها فی خلفاء الجور الذین اشرکوا مع ائمه
الحق و نصبوا مکانهم". یعنی آیات شرک در قرآن، ظاهرش در
بت‌های ظاهری و نمایان است، اما باطن و تاویل آنها در
خلفای جور است، آنان که بناحق خود را خلیفه می‌نامیدند و
جامعه اسلامی حکومت می‌کردند، و با امامان حق شریک شدند.
ادعای حکومت اسلامی و حاکمیت بر جامعه مسلمانان، خود این شرک
با ائمه حق، شرک با خداست زیرا ائمه حق، نمایندگان خدا
هستند و از زبان خدا حرف می‌زنند، و چون خلفای جور، خود
در جای آنها گذاشتند و خود را با آنها در ادعای امامت شریک
کردند، بنا بر این اینها بت هستند و طاغوتند و هرکس که از آنها
اطاعت کند، او در حقیقت مشرک شده است.

البته علامه مجلسی توضیح جالبی هم دنبال آن بیان دارد. پس
از اینکه بیان می‌کنند که آیات قرآنی مخصوص دوران حضرت رسول
صلی الله علیه و آله نیست، بلکه ساری و جاری است در تمام
اعصار و ادوار، می‌فرماید:

"فهو یجری فی اقوام ترکوا اطاعة ائمة الحق و اتبعوا ائمة الجور
- این تعبیر "شرک" در باره مردمی هم صدق می‌کند که اطاعت
امامان حق را ترک گفتند و از ائمه جور پیروی کردند.

در لابلای کلمات امام سجاد (ع) که احتمالاً مربوط به اواخر زندگی

و دوران طولانی امامت این بزرگوار می‌باشد، جلوه‌هایی از تعرض با

دستگاه خلافت اموی مشاهده می‌شود

وسيله تک تهديد ضمنی بود برای حضرت . امام - سجاد (ع) در پاسخ ، نامه‌ای نوشتند و در مقدمه فرمودند : این کار هیچ اشکالی ندارد و بزرگان هم چنین کاری کرده‌اند ، پیغمبر خدا هم چنین عملی انجام داده است ، از این رو هیچ ملامتی بر من نیست : " فلا لوم علی امری ؛ مسلم انما اللوم لوم الجاهلیة " یعنی هیچ پستی و خواری برای مردم مسلمان وجود ندارد بلکه پستی و خواری همان پستی و خواری جاهلیت است . به صورت طنز و خیلی لطیف او را به سوابق جاهلیت پدرانش توجه دادند ، یعنی شما هستید که از خانواده مردم جاهل و مشرک و دشمن خدا هستید و آن رویه در شما وجود دارد . اگر بنا است سرافکنده‌گی در کسی وجود داشته باشد ، از آن باید سرافکنده‌گی داشته باشد نه از اینکه با یک زن مسلمانی ازدواج کرده است .

هنگامی که نامه به عبدالملک رسید ، سلیمان ، پسر دوم عبدالملک نزد پدرش بود ، و هنگامی که نامه خوانده شد ، او هم شنید طنز و سرزنش امام را ، و اوهم همانند پدرش در نامه احساس کرد . رویه پدرش کرد و گفت : ای امیرالمؤمنین ! بین علی بن الحسین چه تفاخری بر تو کرده است ؟ یعنی در این نامه فهمانده است که پدران من همه مؤمنین بالله بوده‌اند و پدران تو همه کفار و مشرکین بوده‌اند . می‌خواست پدرش را تحریک کند که یک عمل حسادی در مقابل این نامه انجام دهد . ولی عبدالملک از پسرش عاقل تر بود و می‌دانست که نسبت به چنین قضایائی نباید با حضرت سجاد (ع) درگیر شود لذا به پسرش خطاب کرده گفت : چیزی نگو پسر من ! این زبان بنی‌هاشم است که صخره‌ها را میشکافد . یعنی زبان استدلال اینها بسیار قوی است و درشت گو هستند .

۲- نمونه دیگر ، نامه دیگری است که بین امام سجاد (ع) و عبدالملک رد و بدل شده و داستانش چنین است :

عبدالملک اطلاع پیدا کرده بود که شمشیر پیغمبر (ص) در اختیار حضرت سجاد (ع) است و این چیز جالبی بود ، زیرا یادگار پیغمبر بود و پایه تفاخر و انگهی بودن آن شمشیر نزد امام سجاد ، خطری برای عبدالملک بود ، زیرا مردم را به سوی خود جلب می‌کرد . لذا در نامه‌ای که به امام سجاد نوشت درخواست کرد که حضرت شمشیر

" لعدو لهم عن الأدلة العقلية و النقلية و اتباعهم الأهواء " و عدولهم عن النصوص الجلیة "

زیرا اینها از ادله عقلی و نقلی که دلالت می‌کند بر اینکه مثلاً عبدالملک نمیتواند حاکم مسلمانان و خلیفه آنها باشد عدول کردند . از نصوص و دلائل روایات آشکار عدول کردند و به هوسها و هواهای خودشان رو آوردند . مردم می‌دیدند که زندگی بی‌درسر از نظر تعرض حاکم برای آنها راحت تر است ، لذا با همان راحت طلبی خود گذراندند و تبعیت از ائمه جور کردند بنا بر این ، آنها هم مشرک بوده‌اند .

از این رو ، می‌بینیم هنگامی که ائمه بخواهند شرک را بیان کنند یک تعرض نیمه آشکاری با دستگاه خلافت خواهد بود . این کار در زندگی امام سجاد و در کلمات ایشان هست .

نمونه دیگری هم از این جلوه‌های تعرض را مادر برخی از مکاتبات میان امام سجاد (ع) و عبدالملک - خلیفه مقتدر اموی - مشاهده می‌کنیم ، که من دو نمونه آن را در اینجا اشاره می‌کنم :

۱- یک وقت عبدالملک نامه‌ای نوشت به امام سجاد (ع) و حضرت را بر ازدواج با کنیز آزاد شده خودش ملامت کرد . حضرت ، کنیزی داشتند و آن کنیز را آزاد کردند سپس با او ازدواج کردند . عبدالملک نامه‌ای نوشت و امام را مورد شامت قرار داد . البته کار امام یک کار بسیار انسانی و اسلامی بود ، برای اینکه یک کنیزی را از قید عبودیت و رقبت آزاد کرده بود و سپس به همان کنیز برده ، شرافت بخشیده و او را همسر خود قرار داده بود ، و این کار بسیار انسانی و جالبی است . ولی انگیزه عبدالملک از نامه نوشتن این بود که در ضمن اینکه تعرضی به امام سجاد کرده باشد ، می‌خواست به آن بزرگوار بفهماند که از مسائل داخلی ایشان هم مطلع است و بدین-

در آغاز حرکت ائمه در دوره سوم ، باغستان اهل بیت استحکام کافی

نیافته بود تا حرکت تعرض آمیزی صورت پذیرد ، و لذا مطمئناً کاروان

پرومستولیت اهل بیت به آنجائی که می‌خواستند نمی‌رسید

را برای او بفرستد. در ذیل نامه هم نوشته بود که اگر کاری داشته باشید من حاضرم کار شما را انجام دهم! یعنی پادشاه آن هببرا هم در ضمن نامه وعده کرده بود.

امام جواب رد داد. مجدداً به حضرت، نامهای تهدید آمیز نوشت که اگر شمشیر را نفرستی، من سهمیه تو را از بیت المال قطع خواهم کرد. (۲) امام در پاسخ نوشت:

"اما بعد، خداوند عهده‌دار شده است که بندگان متقی را از آنچه ناخوشایندشان است نجات ببخشد، و از آنجا که گمان ندارند روزی دهد. و در قرآن فرموده است: همانا خدا دوست نمی‌دارد هیچ خیانتگر ناسپاس را (ان الله لا یحب کل خوان کفور) اکنون بتگر که کدام از ما دونفر با این آیه منطبق تریم". این لحن بسیار تندی در مقابل خلیفه بود، زیرا این نامه بدست هرکس می‌افتاد، می‌فهمید که امام سجاد اولاً: خودش را خیانتگرو ناسپاس نمی‌داند ثانیاً: هیچ کس در باره آن بزرگوار چنین تصویری را ندارد، زیرا او انسان بزرگوار و مرد شایسته و برگزیده‌ای از خاندان پیغمبر بود و هرگز منطبق با این آیه نبود. بنا بر این نظر امام سجاد این بود که

هشام، پسر عبدالملک، در دوران قبل از خلافت، به‌مکه رفت مشغول طواف بود، خواست حجرالاسود را استلام کند، زیرا مستحب است در طواف، حجرالاسود را استلام کنند. جمعیت، نزدیک حجرالاسود خیلی زیاد بود، هرچه کردند نتوانست خود را به حجر برساند و این در صورتی بود که او شاهزاده و پسر خلیفه و دارای مرافقین و محافظین و اطرافیانی هم بود ولی مردم بای اعتنائی به مقام آن شاهزاده، او را پس زدند و این آدمی با ناز و نعمت پرورش یافته بود آدمی نبود که بتواند در بین مردم رفته همانند آنها حجر را ببوسد. خلاصه از استلام حجر مایوس شد، به طرف یک بلندی مشرف بر مسجد الحرام آمد و همانجا

تعرض یاران و نزدیکان امام سجاد (ع) از قبیل فرزاد و یحیی -

بنام الطویل، بادستگاه خلافت، خود به نوعی تعرض امام سجاد

به حساب می‌آمد

نشست و بنا کرد مردم را تماشا کردن. اطراف او هم عده‌ای نشسته بودند. در این بین، یک مرد بسیار موقر و متین و دارای سیمبای زاهدانه و ملکوتی، در میان طواف کنندگان آشکار شد و به طرف حجرالاسود رفت. مردم بطور طبیعی راه را برای امام باز کردند و بدون اینکه هیچگونه زحمتی برای او بوجود بیاید، با خیال راحت حجر را استلام کرد و بوسید و سپس برگشت و مجدداً مشغول طواف شد.

خیلی بر هشام گران آمد که ببیند او پسر خلیفه است و کسی برای او ارجی قائل نیست، بلکه با مشت و لگد او را طرد می‌کنند و راهش نمیدهند که حجر را استلام کند! از آنطرف یک مرد دیگری پیدا میشود که با کمال راحتی حجرالاسود را استلام می‌کند. با عصبانیت پرسید: این مرد کیست؟ اطرافیه‌ها شناختند که او علی بن الحسین (ع) است، لکن برای اینکه مبادا هشام از آنها نگران شود، نگفتند، زیرا معلوم بود میان خانواده هشام و خانواده امام سجاد (ع) اختلاف هست، و همیشه بنی‌امیه و بنی‌هاشم اختلاف

تو خیانتگر و ناسپاس هستی! تا این حد، امام در مقابل تهدید او طاقا تندی می‌کرد.

اینها نمونه‌هایی بود از تعرضهای امام سجاد نسبت به دستگاه خلافت اموی.

۳- اگر نمونه دیگری را هم بخواهیم اضافه کنیم، بایستی اشعار نقل شده از حضرت سجاد (ع) با اشعار نقل شده از یاران آن حضرت را به حساب بیاوریم. این هم نوعی تعرض بود، زیرا بفرض اینکه خود حضرت هم تعرضی نمی‌کرد، اما نزدیکان آن حضرت تعرض می‌کردند، این به نوعی تعرض امام سجاد به حساب می‌آمد.

تعرض فرزاد و یحیی

حضرت، شعرهایی دارند که فعلاً من نتوانستم پیدا کنم ولی قطعاً هست. چند شعری از حضرت هست که خیلی تند و انقلابی است. شعر معروف فرزاد هم نمونه دیگری است. داستان فرزاد را هم مورخین و محدثین نقل کرده‌اند که خلاصش این است:

میکشید: " ای مردم! (مردمی که دنبال حکومت بنی امیه بودند) ما به شما کافر هستیم! ما شما را قبول نداریم، تا وقتی که شما به خدا ایمان بیاورید". از این سخن چنین برمی آید که او، مردم را مشرک میدانست و آنان را به مشرک و کافر خطاب می کرد. اینچنین جلوه های تعرضی در زندگی حضرت سجاد (ع) و بارانش مشاهده میشود.

تعرض دستگاه بنی امیه به امام سجاد (ع)

این خلاصه ای از زندگی امام سجاد است. البته این نکته را هم اشاره کنم: علیرغم اینکه امام سجاد (ع) در دوران امامت بر بار خود، که ۳۴ سال طول کشیده است، تعرض آشکاری با دستگاه خلافت نداشتند، ولی چیدن همان بساط بر بار امامت و تعلیم و تربیت تعداد زیادی از عناصر مؤمن و مخلص و گسترده دعوت اهل بیت، کار خود را کرد و دستگاه خلافت بنی امیه نسبت به آن حضرت بدبین و اندیشناک کرد بطوری که به آن بزرگوار تعرضهایی هم نمودند و لاف یک بار آن حضرت را با غل و زنجیر از مدینه به شام بردند.

داشتند. نخواستند بگویند او بزرگ خانواده دشمن تو است که اینطور مردم به او علاقمندند، چون این را نوعی اهانت به هشام به حساب می آورند.

فرزدق شاعر - که از مخلصین و دوستان اهل بیت بود - در آنجا حاضر بود تا دید اینها تجاهر کردند و وانمود کردند که علی بن الحسین را نمی شناسند. جلورفت و گفت: ای امیر! اگر اجازه میدهی من او را معرفی کنم. گفت: معرفی کن. فرزدق یک قصیده ای در آنجا گفت که از معروفترین قصاید شعرای اهل بیت است و سرنا با مدح عمرای علی بن الحسین (ع) است. با این بیت شروع میشود: هذا الذي تعرف البطحاء و طائفة والبيت يعرفه والجمل والحرم

علیرغم اینکه امام سجاد (ع) در دوران امامت خود، تعرض آشکاری با دستگاه نداشتند، ولی چیدن بساط بر بار امامت و تربیت تعداد زیادی از عناصر مؤمن، کار خود را کرد و دستگاه را بیمناک نمود.

این غل و زنجیری که نسبت به امام سجاد (ع) معسوف است در حادثه کربلا، بطور یقین معلوم نیست غل و زنجیر در ماجرای کربلا به گردن حضرت بسته باشند اما در آن ماجرا یقینی است، یعنی حضرت را از مدینه سوار شتر کردند و با غل و زنجیر به شام بردند و در موارد متعدد دیگری هم مورد شکنجه و آزار مخالفان قرار گرفتند و سرانجام هم در سال ۹۵ هجری - در زمان خلافت ولید بن عبدالملک - بوسیله عمال دستگاه خلافت مسموم شدند و به شهادت رسیدند.

اگر تو نمی شناسی که او کیست این آن کسی است که سرزمین بطحاء، جای پای او را می شناسد، این آن کسی است که محل وحرم او را می شناسد، این آن کسی است که زمزم و صفا او را می شناسد، این فرزند پیغمبر است... این فرزند بهترین مردم است... بناکرد تعریف کردن در یک قصیده، غزائی و همچنین خصوصاتی از امام سجاد (ع) را ذکر کردن که هر کلمه ای مثل خنجر بر قلب هشام فرو می رفت و از آن پس مقصوب هشام و ائمه شد و هشام او را طرد کرد و حضرت علی بن الحسین، صلواتی (پیلی) برای او فرستادند او بول را نهدی رفت و گفت: من این شعر را برای خدا گفته ام و از شما بول نمیگیرم.

چنین تعرضهایی در بین باران امام مشاهده میشد، که یک نمونه دیگر آن برخورد بحیی بن ام الطویل است، و این البته جز شعر نیست.

بحیی بن ام الطویل از جوانهای بسیار شجاع و مخلص نسبت به اهل بیت بود، همواره به کوفه میرفت و مردم را جمع میکرد و فریاد

- ۱ - همین جا اشاره کنم که آنچه ما در اینجا بحث می کنیم، غیر از آن برخورد تعرضی میز نخستین امام سجاد (ع) با یزید و دستگاه خلافت آل ابوسفیان است که آن بحث دیگری دارد و قبلاً راجع به آن بحث کرده ام.
- ۲ - در آن زمان تمام مردم از بیت المال سهمیه می گرفتند، و امام هم همانند سایرین از بیت المال سهمیه معینی می گرفت.